

## مقام ولایت و نسبت آن با نبوت و رسالت در عرفان

محمد ابراهیم ضرابیها<sup>۱</sup>

### چکیده

حقیقت ولایت، کلمه‌ای طیبیه‌ی الهی است که اصل آن ثابت و فرع آن در آسمان است. ولایت دارای درجات و منازل و مقامات و فروعات و ظهورات است و بر حسب مراتب و ظهوراتش، احکام آن متکثر است. ولایت یکی از محوری‌ترین مسائل عرفان است که در انسان کامل تحقق پیدا می‌کند. این جهان عین ظهور خداوند است و خداوند در مظهر خود حضور دارد. پس انسان نیز که جزئی از این جهان است مظهر حضرت حق می‌گردد و مفهوم ولایت در اینجا معنا پیدا می‌کند. ولی کامل کسی است که جمیع اسماء و صفات حق را دارا باشد، و این فرد کسی نیست جز نبی حقیقی. نظام دنیا و آخرت وابسته به وجود حقیقت محمدیه است. چنین حقیقتی به اعتبار باطن ولایت، رب جمیع مظاهر است. حقیقت محمدیه قطب الاقطاب عالم وجود است که جمیع انبیاء و اولیای الهی از شئون این اسم اعظم به حساب می‌آیند. گستره نبوت او شامل تمام مراتب غیب و شهود است و هنگامی که در شخص تحقق می‌یابد به ولایت خاصه و عامه تقسیم می‌گردد. ولایت خاصه باطن نبوت است و چون یکی از اسماء الهی است، ابدی و ازلی است، اما نبوت و رسالت بر اساس زمان تاریخی پایان پذیرند. ولی کامل به سبب اسماء الهی در عالم تصرف و آن را اداره می‌کند. پس مقام ولایت، کتاب جامع الهی و نسخه عالم کبیر است و این مقال بر آن است تا ارتباط و پیوستگی این سه مفهوم ولایت، نبوت و رسالت را بررسی نماید. و جانمایه‌ی نبوت و رسالت را که همان مقام ولایت است به تحلیل بنشیند.

### واژگان کلیدی

ولایت، حقیقت محمدیه، نبوت، رسالت، اسماء و صفات حق، تسلط باطنی، ظاهر و مظهر.

۱. دکترای عرفان اسلامی - محقق و پژوهنده‌ی دایره‌المعارف. Email: heroes2021@gmail.com

## طرح مسأله

موضوع انسان‌شناسی در عرفان جایگاه بسیار مهمی دارد. نیل انسان به سعادت حقیقی، او را به شناخت خویش و مراتب و منازل و مقامات متعالی و می‌دارد که قله رفیع این مقامات، جایگاه انسان کامل می‌باشد، و شناخت انسان کامل تاثیر فراوانی بر شکوفایی شخصیت انسان دارد، اگر چه فهم این مطلب ما را به مسأله مهم ولایت عرفانی رهنمون می‌کند.

«ولایت» یکی از محوری‌ترین مسأله عرفان نظری است. عرفا برای توضیح جهان نظریه تجلی را مطرح می‌کنند و معتقدند که جهان در پرتو اسماء و صفات خداوند است. خداوند اسمها و اوصافی دارد که به وسیله آنها در جهان، تجلی کرده است. در حقیقت این جهان تجلی حضرت حق است. فیلسوفان برای توضیح جهان، به قانون علت و معلول تمسک می‌جویند و معتقدند که جهان معلول و خداوند علت العلل آن است ولی عارفان رابطه خداوند را با جهان، نه علت و معلول بلکه ظاهر و مظهر می‌دانند. و گاهی پا را از این هم فراتر نهاده می‌گویند: این جهان عین ظهور خداوند است. در اینجا خداوند در مظهر خود، حضور و ظهور دارد. پس بین خداوند و جهان هیچ فاصله‌ای نیست بلکه این جهان عین ظهور و حضور خداوند است. بنابراین وقتی که جهان مظهر الهی شد، انسان نیز که جزئی از این جهان است، مظهر حضرت حق می‌شود، و مفهوم ولایت در اینجا معنا پیدا می‌کند.

## معنا و مقام ولایت

ولایت واقسام ریشه‌های آن مانند: ولاء (به فتح واو)، ولاء (به کسر واو) ولیّ، مولی، اولیاء، در کتابهای لغت و فرهنگ به معنای گوناگونی آمده است اما آن چه مورد نظر ما در این مقال می‌باشد عبارتند از:

**ولایت:** به فتح واو، و ولایت به کسر واو، هر دو به معنی حکومت، امارت و سلطنت آمده است، و به معنی ملک پادشاه، تصرف، دوستی، متکفل کار کسی شدن، مالک امری شدن و دست یافتن بر چیزی می‌باشد.

**ولّی:** به فتح واو به معنی نزدیکی، قرب، دوست و یار نیکان، اسمی از اسماء الهی،

محبّ، دوستدار، صدیق، ناصر و نصیر، یاری دهنده و مددکار، مهربان می‌باشد در اصطلاحات صوفیه ولی به معنای فاعل، کسی است که پی در پی طاعت و فرمانبرداری کند بدون اینکه این طاعت‌ها را نافرمانی و عصیان در پیش آید. اما ولی بر وزن فعیل و به معنی مفعول، کسی است که احسان و فعل خداوند پی در پی بر او وارد گردد. ولی به این معنی عارف به خدا و صفات خداست تا جایی که در حد امکان مواظبت بر طاعات و اجتناب از معاصی می‌نماید. او کسی است که فانی در خود و باقی به مشاهده‌ی حق تعالی است.

ولی، متصرف در کسی و یا، عهده دار امر کسی است. به همین دلیل ولی نعمت به معنی عهده دار نعمت‌ها و نواخت‌ها به دیگران است. او بنده‌ی نیک و مقرب حق تعالی است. پس ولی کامل کسی است که در بندگی خدا به حد کمال رسیده باشد، هم آزاد شده است و هم آزادکننده، وجه مشترک همه این معانی حبّ قلبی، متابعت ظاهری و باطنی و قرب معنوی می‌باشد. پس تمام واژه‌های مذکور از یک خانواده هستند. چه به معنی امارت، حکومت و سلطنت باشد، چه به معنای برعهده گرفتن مسئولیت و امر فرد و یا افرادی دیگر. چرا که ولی سلطنت و حکومت باطنی بر افراد دارد. او بر تمام پدیده‌های عالم به خصوص محبّان خویش، سیطره‌ی وجودی و تصرف معنوی دارد. درست مانند پادشاهی که بر تمام محدوده‌ی مملکت و بر تمام افراد زیر مجموعه‌ی خویش، تسلط و حاکمیت دارد.

واژه‌ی ولی، هم در مورد انسان مومن به کار می‌رود و هم در مورد خدای متعال. به مؤمن «ولی خدا» گفته می‌شود و به خدا «ولی المومنین» اما واژه‌ی «مولی» در قرآن فقط بر خدای سبحان اطلاق شده است. (اصفهان‌ی، ۸۸۵، ۱۴۱۲)

### ولایت به مفهوم عرفانی

ولایت رابطه‌ی مستقیم بی‌واسطه بین دو کس و یا دو جمع است که از جنس محبت و نصرت باشد. یک قرب بی‌واسطه که مبنای آن عشق و محبت است نه تسلط و قدرت. تفاوت بین ولایت سیاسی با ولایت معنوی نیز در همین است. ولایت سیاسی، نقد‌پذیر و نصیحت‌پذیر است همانطور که امام علی (ع) در نهج البلاغه ویژگی‌های ارتباط

مردم با حاکم و حاکم با مردم را مطرح می‌کند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸ و ۳۴، نامه ۵۳، ۶۷، پیامبر (ص) نیز در بعضی از کارهای سیاسی و نظامی، نظر خود را به مشورت می‌گذاشت و چه بسا نظر ایشان مورد موافقت قرار نمی‌گرفت (مانند جنگ خندق) (مطهری، ۱۳۸۰، ۱۰۱، ۹۶) اما ولایت معنوی تبعیت محض است و این تبعیت نه بر مبنای اجبار و زور، که بر اساس محبت و عشق و معرفت است و معنای قرب در اینجا تحقق پیدا می‌کند. به قول مولانا:

این نمی‌بینی که قرب اولیاء صد کرامت دارد و کار و کیا  
(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۷۰۲)

پس ولی حق کسی است که بیشترین نزدیکی را با خداوند دارد و حضرت حق نیز بیشترین انعکاس را در وجود او یافته است. او هم نماینده‌ی خداوند است و هم نماینده‌ی او، این نزدیکی و قرب، به بهترین وجه در حدیث قدسی «قرب نوافل» (و قرب فرایض) آمده است.

اما معنی خاص "ولی" که مورد نظر موضوع این مقاله است به کسی اطلاق می‌شود که از همه صفات بشری رسته و آستین بر دامن حق بسته، ظاهر و باطن خویش را در حق فانی کرده و باقی بالله شده باشد این "ولی" کسی است که متخلق به اخلاق الله و متصف به صفات الهی گردیده است چنین کسی سخنش، سخن خدا و رفتار و کردارش رنگ الهی دارد او هر چه فرماید عین صواب است چون نایب است و دست او دست خدا مولانا در کتاب فیه ما فیه "ولی" را این گونه تعریف کرده است؛

هر ولی ای حجت حق است بر خلق، و خلق را به قدر تعلق که به وی گروند، مرتبه و مقام باشد. اولیای حق بر دو قسم اند: گروهی با مجاهدت و ریاضت و سعی و کوشش بسیار در راه شریعت و طریقت بدین مقام والا رسند، و جمعی به عنایت حق و موهبت او مجذوب به حق و فانی در او شوند. مؤمن چون تمام او را ایمان حقیقی باشد، او همان کند که حق خواهی جذب او باشد و یا به جذب حق، چون نور خدا نظر می‌کند همه را ببیند. اول را و آخر را، غایب را و حاضر را. زیرا نور خدا چیزی چون پوشیده باشد، و اگر پوشیده باشد، آن نور خدا نباشد (مولانا، ۱۳۴۸، ۱۲۸)

همه صفات و اسماء الهی، چه جمالی و چه جلالی، در این جهان تجلی می‌یابند. یکی از اسماء الهی «ولی» است. همه موجودات به مثابه آینه‌های شکسته کوچکی هستند که هر کدام تجلیگاه یک اسم از اسماء الهی واقع می‌شوند، اما از میان آنها تنها انسان است که می‌تواند مظهر همه اسماء الهی گردد. هرگاه چنین امری تحقق پیدا کرد، «انسان کامل» معنا پیدا می‌کند. پس انسان کامل مظهر اسم جامع الهی است که عرفا برای او رفیع‌ترین منزلت را در هستی قائل هستند. انسان کامل آینه بزرگی است که بازتاباننده همه انوار الهی است و قوام عالم به وجود اوست. او در بردارنده همه کمالات است و پیامبری همچون حضرت موسی (ع) نیز محتاج کمالات خضر است.

پس ولی حق کسی است که در ذات و صفات الهی فانی شده است، در نتیجه وجودش قائم به حق است. فانی در حق شدن نه به معنای محو شدن و از میان رفتن وجود اوست، بلکه به این معناست که او از اوصاف بشری می‌میرد و به اوصاف الهی زنده می‌گردد. در حقیقت، آنچه که در حضرت حق است در وجود «ولی» تحقق می‌یابد و او وجود حقانی و الهی پیدا می‌کند و صفات الهی در او تجلی و ظهور می‌یابد، چون تجلی الهی هیچگاه منقطع نمی‌گردد، پس جهان نیز هیچگاه از وجود چنین اولیایی خالی نخواهد بود.

امام علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: ما برح الله عزت آلاوه فی البرهه بعد البرهه و فی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم... (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲)

همواره خداوند در زمانهای مختلف، بندگانی دارد که در فکرشان و در عمق عقولشان با آنان سخن می‌گوید. ایشان در سخن با کمال بن زیاد نخعی می‌فرماید: اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجه اما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً... (نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه ۱۳۸۷، ۱۵) زمین از حجت آشکار یا نهان خداوند، خالی نمی‌ماند. مولانا هم در همین زمینه می‌گوید:

پس به هر دوری ولی قائم است      تا قیامت آزمایش دائم است  
مهدی و هادی وی است ای راه جو      هم نهان وهم نشسته پیش رو

و چو نور است و خرد جبریل اوست      وان ولی کم از او قنبدیل اوست  
(مثنوی، دفتر دوم، ۸۱۹، ۸۱۷)

در سپهر حقیقت، نبی چون خورشید است و ولی چون ماه، انوار معرفت و معنویت  
و فیض حق به واسطه آنان به انسانها می‌رسد. به قول شیخ محمود شبستری:

نبی چون آفتاب آمد ولی ماه      مقابل گردد اندر لی مع الله  
(شبستری، ۱۳۶۸، بیت ۳۴۸)

عبدالرزاق کاشانی در شرح اصطلاحات عرفانی و ملاحادی سبزواری در شرح  
الاسماء و جرجانی در التعریفات، ولایت را اینگونه معنا کرده اند: الولاية هي قيام العبد  
بالحق عند فناء نفسه و ذلك بتولي الحق اياه حتى يبلغه مقام القرب و  
التمكين (کاشانی ۱۳۷۷، ۳۳ و سبزواری ۱۳۷۵، ۵۵۳ و جرجانی، ۱۴۱۹، ۳۲۹). ولایت  
هنگامی تحقق می‌پذیرد که حق تعالی امر او را به عهده گیرد تا او را به مقام قرب و  
تمکین برساند. «ولایت» وقتی تحقق می‌یابد که علاوه بر قیام عبد برای خدا، اخلاق او نیز  
به اخلاق و اوصاف الهی، مبدل گردد، بگونه ای که علم او، علم الهی، قدرت او قدرت  
الهی، و فعل او فعل حق باشد تا مصداق این حدیث قدسی گردد: لا يزال العبد يتقرب  
الي بالنوافل حتى احبه، فاذا احبته كنت سمعه و بصره و لسانه و يده و رجله، فبي يسمع و  
بي يبصر و بي ينطق و بي يبسط. (آملی، ۱۳۶۷، ۱۶۷). بنده همواره به وسیله اعمال نوافل  
به سوی من تقرب می‌جوید، تا آن که محبوب من گردد و آنگاه دوستش می‌دارم. و  
چون دوستش می‌دارم، گوش و چشم و زبان و دست و پای او می‌گردم. پس به وسیله  
من می‌شنود و به سبب من می‌بیند و به سبب من سخن می‌گوید و به من می‌کوشد. این  
قرب که حاصل انجام نوافل است، به قرب نوافل شهرت دارد و سالک را تا مقام  
محبوبی بالا می‌برد، و چون بدین مقام دست یافت، گوش و چشم و زبان و دست و  
پایش حقانی می‌گردد. و آنگاه خداوند با گوش او می‌شنود و با چشم او می‌بیند و با زبان  
او می‌گوید و با دست او انجام می‌دهد و با پای او می‌رود. و این قرب به قرب فرائض  
شهرت دارد. به همین دلیل است که مفهوم ولایت همان قرب است. پس کسی دارای  
ولایت است که به او تقرّب جسته است. این است که در حدیث قدسی خداوند

می فرماید: من تقرب الی شبراً تقرب الیه ذراعاً، و من تقربت الی ذراعاً تقربت الیه باعاً، و من تقرب الی باعاً مشیت الیه هروله. (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۹، ۱۵۷) هر کس یک و جب به من تقرب و نزدیکی جوید، من یک ذراع (به اندازه یک ساعد دست) به او نزدیک می شوم. و هر کس که یک ذراع به من نزدیکی جوید، من یک باع (فاصله دو دست باز) به او نزدیک می گردم. و هر کسی که یک باع به من نزدیک شود، من هروله کنان بسوی او می شتابم. این قرب و نزدیکی تا جایی ادامه پیدا می کند که نهایت آن به مقام قرب حقیقت حق به اشیاء می رسد. که البته به این مقام، معیت قیومیّه و سریانیه با جمیع مظاهر وجود، گویند.

همانطور که گفته شد «ولایت» اساسی ترین مسئله در عرفان نظری است. از همین رو می توان عرفان را «علم ولایت شناسی» نامید. در عالم هستی، وجود نبی و رسول و ولیّ برای هدایت و رشد انسانها ضروری و اجتناب ناپذیر است. از همین رو بین نبوت و رسالت و ولایت یک ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

### معنا و مقام نبوت

واژه نبی از نباء به معنی خبر مشتق شده است، زیرا نبی از افعال و ذات و صفات و احکام الهی خبر می دهد. اما متکلمان می گویند چون نبی از ارزش و منزلت والایی برخوردار است نبی نامیده شده است. معنی دیگر نبی، طریق است. بدین صورت که چون پیامبر وسیله هدایت و وصول به حق است، نبی نامیده شده است. (تفتازانی، ۱۴۲۲، ج ۳، ۲۶۷) جرجانی در شرح مواقف می گوید: نبی لفظی است که از مسمای لغوی خود به معنای عرفی نقل گردیده است. در معنای لغوی، نبی به معنی خبر دهنده است. در این صورت واژه (نباء) مهموز است که مخفف و ادغام شده است، و این معنا برای کسی که به این اسم شهرت یافته حاصل است. زیرا از خداوند خبر می دهد. اما بعضی ها گفته اند که نبی از «نبوه» به معنی ارتفاع و بلندی است. فرستاده ی خدا به این صفت موصوف است، زیرا شان او عالی و برهان او ساطع است. (جرجانی، ۱۴۱۹، ج ۸، ۲۴۱)

پس انسان در جهت کسب سعادت و از لحاظ معرفتی نیازمند وجود نبی و نبوت است چون ادراک آدمی در این جهت محدود و ناقص است و از تحلیل معارف عالیّه

قاصر و ناتوان. به همین جهت دست به سوی تعالیم آسمانی می‌برد تا با وحی و الهامی که به برگزیدگان بشریت عطا می‌شود، خود را نجات دهد و لذا تبعیت و پیروی انسان از انبیاء و اولیا ضرورت می‌یابد بنابراین در طریق سلوک، شخص نمی‌تواند خودسرانه عمل کند و حتماً باید دست ارادت به معلمی بدهد و زیر لوای هدایت او برود. بدون قرار گرفتن تحت سایه رهبری، محال است که کسی به آفتاب حق برسد. این است که تمام عرفای بزرگ بر ضرورت داشتن پیر، شیخ، ولی و استاد، تاکید ورزیده اند، و سراسر مثنوی بیانگر این مطلب مهم است:

هر که تنها نادراً این ره برید هم به عون همت پیران رسید  
دست پیر از غایبان کوتاه نیست دست او جز قبضه الله نیست  
(مثنوی، دفتر ۲۹۷۵، ۱، ۲۹۷۴)

یعنی اگر کسی هم به تنهایی طی طریق کرد و تا حدودی به سعادت رسید، باید بداند که دورا دور توسط یکی از اولیاء الله، هدایت می‌شده است. پس چاره ای جز این نیست که دست طلب به سوی کاملان و واصلان به مقام کشف و شهود دراز کرده و از علم انبیاء و اخبار و تعالیم آنها استفاده کنیم. بر اساس نظر عارفان، پیامبر اسلام که خاتم النبیین است در مرکز دایره نبوت قرار دارد، و مقام آن حضرت برتر از همه انبیاء پیشین است. یعنی نه تنها مقام و علم آنها را دارا می‌باشد، بلکه از لحاظ مراتب قرب ملکوتی، بالاترین درجه را دارد. و به قول مولانا چونکه صد آمد نودهم پیش ماست.

نیز شیخ محمود شبستری:

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است  
بر او ختم آمده پایان این راه در او منزل شده ادعوا الی الله  
(شبستری، ۱۳۶۸، ابیات ۲۰ - ۱۹)

در قرآن کریم نیز پیروی از رسول بسیار مطرح شده، به طوری که تبعیت از ایشان را به مثابه تبعیت از خداوند قلمداد کرده است بعنوان مثال در سوره آل عمران می‌فرماید:  
ای پیامبر بگو، اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا او نیز دوستتان بدارد و گناهانتان را ببامرزد و خدا آمرزنده مهربان است. و سپس می‌فرماید: خدا و رسول او را



اطاعت کنید. (آل عمران/ ۳۱)

آشتیانی به نقل از قیصری عنوان می‌کند: نبوت عطاء الهی است که کسب و کوشش انسان در آن دخالتی ندارد. نبی کسی است که از طرف خدای تعالی برای ارشاد و هدایت مردم مبعوث می‌گردد و انسانها را از ذات و صفات و افعال حق و احکام آخرت آگاه و با خبر می‌سازد. نبوت باطنی دارد که همان «ولایت» است پس نبی با ولایت خویش از خدای متعال و یا از فرشتگان، یک سری حقایق و معانی را اخذ می‌کند که همین امر موجب کمال مرتبه و مقام او در نبوت و ولایت می‌شود. به نبوت خویش آنچه را که از خداوند گرفته است به بندگان خدا ابلاغ می‌کند، و بدین وسیله به تکمیل بندگان می‌پردازد. این ابلاغ و تکمیل جز به وسیله تاسیس شریعت ممکن نیست. (آشتیانی ۱۳۷۵، ۸۶۰) در کتاب عرفان نظری آمده است:

انبیاء همان انسانهای کاملی هستند که به مقام جمع و توحید و فنا دست یافته و آنگاه به عنایت الهی به مقام فرق بعد از جمع و بقای بعد از فنا، جهت اعلام اخبار از حقایق کشفی و انذار غافلان بازگشته اند. به همین دلیل بر طالبان راه حقیقت واجب و لازم است که در عبادات و طاعات از علمای ظاهر پیروی کرده و علم به ظاهر شریعت را بپذیرند. چرا که این علم، صورت حقیقت است. اما در سیر و سلوک از اولیای الهی پیروی کنند تا درهای غیب و عالم ملکوت برایشان گشوده گردد. آنگاه که به مرتبه فتح و انکشاف باطن از کتاب و سنت رسیدند، بر آنان واجب است که در صورت امکان، میان علم ظاهر و باطن جمع نموده و به مقتضای هر دو عمل کنند. (یثربی ۱۳۷۷، ۳۷۲)

نبوت، ملازم با جعل احکام و شریعت و اظهار کرامات و خرق عادات می‌باشد. احکام شرعیه اموری اعتباری و لازم امری حقیقی و واقعی هستند. و چون تربیت صحیح مظاهر، متوقف بر اقامه عدل و داد است، انبیاء در مقام تربیت مظاهر، قائم به حکم عدل و رفع تخاصم از مظاهر وجود می‌باشند. پس نبوت اختصاص به ظاهر دارد، و جمیع انبیاء در دعوت و هدایت و جعل احکام و تصرف در خلق و ایجاد سنت های عالی و ساماندهی امور معاش و معاد با یکدیگر اشتراک دارند، از این رو فرقی بین آنها نیست. «لا نفرق بین احد من رسله ...» (بقره، ۲۸۵) میان هیچیک از پیامبران فرقی نیست.

اما از طرف دیگر هر نبی که دایره ولایتش از دایره ولایت دیگر انبیاء گسترده تر و تمام تر باشد، از شرافت و عظمت بالاتری برخوردار خواهد بود و به تبع، شریعت واحکام او کاملتر، و حظ و نصیب او از ملکوت وجود، بیشتر. بنابراین دایره ولایت و باطن رسولان اولوالعزم از انبیاء غیر اولوالعزم، وسیعتر است و این احاطه بالذات، شأن مقام ولایت است. نبوت اختصاص به ظاهر دارد و برای اخذ فیض، از مقام باطن خود که ولایت باشد کمک می‌گیرد. نبی به اعتبار نبوت، مقام خلقی و ظاهری است و ولایت جنبه حقی و ربانی. انبیاء به اعتبار مقام باطنی ولایت خود، متصل به حق و واسطه فیض می‌باشند. پس مقام باطن آنها عین مقام ولایت آنهاست. (آشتیانی ۱۳۷۵، ۸۶۳) «ولایت» در اینجا هم معنای حبی دارد و هم معنای قربی، چون حب ملازم قرب است، اما گاهی به معنای اولی به تصرف نیز می‌باشد.

باطن و ذات ولایت، کنز مخفی است اما به حسب ظهور دارای مظاهر و دوایر متعدد می‌باشد. ولایت به این معنا، ذو مراتب است. تعدد آنها و قرب و نزدیکی آنها به حق، بستگی به شدت وضعف و کمال و نقص دارد. حقیقت ولایت غیر متعین است، نه قابل درک است و نه متصف به صفتی، بلکه به اعتبار غیب ذات، تجلی در اعیان ندارد، اما به اعتبار ظهور از اسماء و صفات و انعکاس در تعینات، برخی بر برخی دیگر احاطه دارند تا ولایت خود حضرت حق که بر همه چیز احاطه دارد: نسفی برای نبی دو بعد قائل شده و معتقد است که:

نبی دو روی دارد، یک روی به طرف خدای و روی دیگر به طرف بندگان خدا، آن روی که به طرف خدا است و از او قبول فیض می‌کند، ولایت نام دارد که ولایت نزدیکی است، و این روی که به طرف بندگان خدای است و سخن خدا را به بندگان می‌رساند، نبوت نام دارد که نبوت آگاه کردن است. (نسفی ۱۳۶۸، ۳۷۵)

### اقسام و مراتب ولایت و نبوت

برای هر یک از نبوت و ولایت دو اعتبار وجود دارد یعنی هر کدام از آنها یا مطلق است و یا مقید. به تعبیر دیگر، هر کدام از نبوت و ولایت، به عام و خاص تقسیم می‌شوند.

۱- **نبوت عامه و ولایت مطلقه:** نبوتی است که از ازل برای حقیقت محمدیه در حضرت واحدیت و مقام اتحاد با اسم اعظم حاصل بوده است. صاحب این مقام دارای مرتبه خلافت اعظم است که از آن به قطب الاقطاب و انسان حقیقی و روح اعظم تعبیر کرده اند. بنابراین «عقل اول» از ظهورات آن حقیقت کلی محسوب می شود در دل این نبوت، ولایت مطلقه قرار دارد. که این مقام حصول جمیع کمالات وجودی و صفات کمالی است.

۲- **نبوت خاصه و ولایت مقیده:** عبارتست از اخبار غیبی و الهی ناشی از معرفت ذات حق و علم به اسماء الهیه و حقایق اعیان ثابته، حقیقت نبی به این اعتبار به لحاظ تبلیغ احکام و بیان معارف و اصلاح جامعه بشری و تعلیم حقایق و دعوت مردم به مقام جمع وجود است. ولایت مقیده نیز همین حکم را دارد. با این تفاوت که معلومات و معارف او گرفته شده از همان مأخذی است که نبی مرسل با آن اتصال دارد.

نبوت جمیع انبیاء و همچنین ولایت کافه اولیا، از فروع ظهورات و تجلیات نبوت و ولایت مطلقه ی محمدیه است.

بود نور نبی خورشید اعظم      گه از موسی پدید و گه ز آدم  
(شبتی، ۱۳۶۸، بیت ۳۷۵)

در یک تقسیم بندی دیگر، ولایت به دو قسم عامه و خاصه تقسیم می شود.

**الف. ولایت عامه:** برای همه کسانی است که به خدا ایمان آورده و عمل صالح دارند. همچنان که قرآن می فرماید: **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور**... (بقره، ۲۷۵) خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند. او، آنها را از تاریکی ها به روشنایی ها در می آورد. مومنان در اینجا خود به سه دسته تقسیم می گردند:

۱. کسانی که به کشف صحیح و شهود مطابق با واقع می رسند. اینها در مرتبه اعلا ی ایمانند.

۲. کسانی که حظ اهل برهان و نظر از حکمای الهی می برند. اینها در مرتبه اوسط ایمانند.

۳. کسانی که با تقلید از اهل یقین، ایمان بدست می آورند. اینها در مرتبه ادنای

ایمانند.

**ب. ولایت خاصه:** اختصاص به اهل سلوک و شهود دارد و عبارت از فنای فی الله است، آن هم ذاتاً و صفتاً و فعلاً. پس به این معنا، ولی کسی است که «فانی فی الله» است و «قائم بالله» و ظاهر به اسماء و صفات خدای متعال. چنین سالکی قبل از اتصاف به مقام ولایت و فنای در احدیت وجود و بقای به موجود مطلق و اضمحلال امکانی و خلقی و رفع جهات مزاحم با شهود رب مطلق، حضرت حق مبدا افعال و صفات او می‌شود، و حق در او متجلی می‌گردد. یعنی مشمول تجلی خاص حق واقع می‌شود، و وجود مجازی او منعدم می‌گردد. سالک پس از تحقق به این مقام و ازاله اغیار از قلب خود و فنای در حق، حقیقت وجود او منقلب می‌گردد و عالم را به چشم دیگر می‌بیند. این مرتبه از توجه تام به حق و پشت سر گذاشتن غیر، منشاء اندکاک عبد در حق می‌گردد و کم کم صفات و افعال او خدایی می‌گردد. (آشتیانی، ۱۳۷۵، ۸۶۹) سالک بعد از طی مراحل کثرت و استغراق در وحدت، حق را شهود می‌کند، به نحوی که سراپای وجود خود را سرشار از نور حق می‌بیند. باید توجه کرد که محبت قرار داده شده در قلب سالک، منشاء توجه تام به حق است، و این محبت به طور کامل ظهور نمی‌یابد مگر به اجتناب از معاصی و گناه و مکروهات. چرا که حقیقت حق دوستدار اهل تقوی و محبت است. به همین دلیل حضرت رسول (ص) فرمود: هل الدین الا الحبّ آیا دین چیزی غیر از حب و عشق است. و در قرآن نیز آمده است: والله يحب المتقين و یا: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی، یحبکم الله... (آل عمران، ۳۱)

ولایت خاصه نیز خود بر دو قسم است: ولایت کسبی و ولایت عطایی

۱. ولایت کسبی از طریق ریاضت نفس و مجاهده بدست می‌آید و سپس به انجذاب حق کشیده می‌شود. جذبه این سالک، پس از تزکیه نفس می‌باشد، از این رو او را محب می‌گویند. زیرا او نخست برای نزدیکی خداوند تلاش می‌کند و سپس مشمول جذبه الهی قرار می‌گیرد. در اصطلاح اهل تصوف به این سالک: سالک مجذوب می‌گویند.

۲. ولایت عطایی: در این نوع ولایت، جذبه و کشش به سوی حضرت حق، قبل از

مجاهده نفس و تزکیه انجام می‌گیرد. بنابراین، چون ابتدا خدای سبحان او را به سوی خود کشیده و مجذوبش کرده، بعد، سالک به مجاهده نفس می‌پردازد، او را «محبوب» می‌گویند. و در اصطلاح اهل تصوف «مجدوب سالک» میرزا مهدی آشتیانی در شرح منظومه سبزواری ولایت را به شمسیه، قمریه و نجمیه تقسیم کرده است:

**ولایت شمسیه**، جامع جمیع ولایت و واجد تمام انحاء تجلیات ذاتی و در بر دارنده تمام اسماء و صفات الهی است. این ولایت، همان «ولایت مطلقه محمدیه» است که اختصاص به حضرت محمد (ص) و اولاد پاک او دارد.

**ولایت قمریه**: این ولایت، مقید به اسمی از اسماء الهیه و حدی از حدود تجلیات الهی است. این ولایت مختص به حقیقت محمدیه است که از آن تعبیر به ولایت مقیده محمدیه نیز می‌شود. این نوع ولایت اختصاص به امت محمدی دارد. ولایت تامه را به اعتبار اینکه در حضرت ختمی مرتبت موجود است «ولایت شمسیه» و به اعتبار ظهور وجود آن در اوصیای مقررین آن حضرت، «ولایت قمریه» نامیده اند. ولایت کلیه ائمه هدی (ع)، مظهر ولایت کلیه محمدیه (ص) است کما اینکه ولایت متجلی در امت و تابعان حضرت ختمی مرتبت را ولایت نجمیه نامیده اند. (آشتیانی، ۱۳۷۶، ۶۵)

جلال الدین آشتیانی می‌گوید: برخی معتقدند که ولایت عامه به معنایی که حضرت عیسی، خاتم آن باشد، آن است که حضرت عیسی (ع) در سیر استکمالی به مقام ولایت رسیده و فنای در حق برای او حاصل شده است. ولی جهت امکانی در او باقی می‌ماند. به این معنی، عیسی (ع) خاتم ولایت عامه است و از مقام عقل اول فیض می‌گیرد. ولی در اولیای محمدین، جهت امکانی باقی نمی‌ماند. در حقیقت، جمیع انبیاء، بعد از فناء در حق و نیل به مقام ولایت باید به مقام بقای بعد از فنا برسند. در حالی که بقا بعد از فنا و صحو بعد از محو، بدون خلع وجود امکانی، ممکن نیست. از این رو می‌گوییم: فنای در حق و بقای به او برای اهل بیت عصمت و طهارت و خود حضرت ختمی مرتبت، مرتبه «مقام و ملکه» است. در صورتی که برای دیگران، مرتبه «حال» است. فرق اولیای محمدین و انبیای اولوالعزم آن است که انبیای اولوالعزم بعد از فنای در احدیت و نیل به مقام بقای بعد از فنا، از این مقام تجاوز ننموده‌اند در صورتی که

اولیای محمدیین به سیر خود در اسماء الهی ادامه داده، و از هر اسمی، تلوینی برای آنها حاصل گردیده و بعد به مقام تمکین بعد از تلوین رسیده، و سپس به سیر خود در اسماء ظاهریه و باطنیه ادامه داده‌اند تا به مقام تحقق به جمیع اسماء ظاهره و باطنه رسیدند و مقام احدیت و مرتبه اوادنی را حاصل کردند، و به مظهریت تجلی ذاتی حق نایل آمده‌اند. از این مقام احدی از انبیا سابق، خبر ندارند، غیر از وارثان خاص محمدی (ص). (آشتیانی، ۱۳۷۵، ۹۰۵)

تمام مراتب ولایت، از مظاهر ولایت کلیه محمدیه است. همانطور که گفته آمد «ولی» اسمی از اسماء الهیه و سرّ مستتر است که اول تجلی آن در کسوت آدم ابوالبشر و سپس به تدریج به مقتضای اسماء حاکم بر اولیا و انبیا یکی بعد از دیگری ظهور می‌نماید. این ظهورات از مراتب، معنای ولایت عامه است که در نهایت به عیسی بن مریم (ع) منتقل می‌شود و ولایت عامه به آن حضرت ختم می‌گردد. اما به صورت ولایت مطلقه در حضرت علی (ع) تجلی می‌یابد، که بعد از تجلی در ائمه طاهرین یکی بعد از دیگری با قید اتصاف به جمیع کمالات انبیا در وجود قائم آل محمد و موعود آخر زمان، ختم می‌گردد. ائمه معصومین معارف حقیقه و احکام الهیه را از جایی که خاتم النبیین اخذ نموده، اخذ می‌نمایند. با این تفاوت که این ماخذ، برای پیامبر اسلام بالاصاله اما برای ائمه معصومین به تبع وجود خاتم انبیا است. به همین دلیل اجماع شیعه بر آنند که علم امام لدنی و وهبی است. ائمه به حسب ذات، واجد جمیع حقایق و علوم و معارف مربوط به بیان حقایق احکام و تبلیغ شریعت می‌باشند. بر این معنی احادیث بسیاری از طرق عامه از حضرت رسول نقل شده است. حدیث ثقلین و منزلت و سفینه و بسیاری از احادیث دیگر همه دلالت تام بر این معنی دارند.

آقا محمد رضا قمشه‌ای، ولایت را حقیقتی کلی و همراه وجود دانسته و برای آن همانند وجود به حسب ظهور، درجات متفاوت در شدت و ضعف و کمال و نقص قائل شده است. او در مباحث ولایت کلیه و در حواشی که بر فصوص الحکم ابن عربی نوشته، آورده است: الولایه حقیقه کلیه الهیه کسایر الحقائق الکلیه الالهیه یظهر حکمه فی جمیع الاشیاء من الواجب الممكن، فهو رفیق الوجود و یدور معه، و کما أنّ الوجود بحسب

الظهور له در جات متفاوتة بالكمال و النقص و الشده و الضعف كذلك الولاية لها درجات متفاوتة بالكمال والنقص و الشده والضعف، و يقال لها: و يحمل عليها بالتشكيك، أنه بمعنى القرب، و لا اقرب منه تعالى بالاشياء في مقامى الجمع و الفرق والاجمال و التفصيل. (قمشاهى، ۱۳۶۰، ۷۰)

و آنگاه به تجزيه و تحليل اين مساله مى پردازد که ولایت در مراتب نزول، هيچگاه به عدم گرايش نمى يابد. بر همین اساس ایشان کلمه اوليا الله را بر کفار و فجار اطلاق نمى کند. حد نصاب ولایت، ایمان به خداست. هر چه ایمان اشتداد يابد، ولایت نیز اشتداد مى يابد، تا آنجا که به عالم قدس ارتقاء مى يابد و به تدریج در مرتبه‌ی قدسی جبروت وارد مى شود تا به مقام روح اعظم که مقام عیسی بن مریم (ع) است ولایت عامه پایان مى يابد. این ولایت عامه در مقابل ولایت خاصه محمدی (ص) قرار دارد. يعنى آنگاه که ولایت اشتداد بیشتری پیدا کند و سالک، مدارج ترقی را یکی پس از دیگری طی کند از شرک خفی رهایی و به فتح مبین دست مى يابد: در این صورت، در مراتب ولایت خاصه قرار گرفته و مدارج الهی را طی و در همه اسمای الهی سیر مى کند تا به مرتبه جمیع اسماء و صفات منتهی مى گردد، آنگاه امام و مرجع همه اولیاء مى گردد. و اگر ولایت خاصه اشتداد پیدا کند صفتی از اوصاف الهی به خود مى گیرد: و هو الولیّ الحمید. (همان، ۷۳)

### ولایت و حقیقت محمدیه

حقیقت محمدیه، محور عالم وجود و گستره نبوت او شامل تمام مراتب غیب و شهود است. در واقع مبدأ جمیع نبوت ها و ولایت ها، همین مقام است. ظهور در حقایق اعیان ثابته در مقام علم حق و حضرت واحدیت، همان تجلی حق است که به صورت خلافت کلیه محمدیه ظاهر شده است. و انباء ازلی و تعلیم حقیقی بعد از مقام بطون ذات، نتیجه ظهور حقیقت محمدیه است که در جمیع مراتب ثابت مى باشد. از همین مصادیق انباء است که ایشان به آدم ابوالبشر اسماء را تعلیم داده است. آنجا که فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ۹۷) من نبی بودم در حالی که آدم هنوز بین آب و گل بود. و یا: «آدم و من دونه تحت لوائی.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱،

۴۰۲) آدم و دیگر پیامبران، همه زیر پرچم من مبعوث شدند.

شیخ محمود شبستری می‌گوید:

نبوت را ظهور از آدم آمد	کمالش در وجود خاتم آمد
ولایت بود باقی تا سفر کرد	چو نقطه در جهان دوری دگر کرد
ظهور کل او باشد به خاتم	بدو گردد تمامی دور عالم
وجود اولیاء او را چو عضوند	که او کل است و ایشان همچون جزوند
چو او با خواجه یابد نسبت و نام	از او با ظاهر آید رحمت عام
شود او مقتدای هر دو عالم	خلیفه گردد از اولاد آدم

(شبستری، ۱۳۶۸، ابیات ۳۶۷-۳۷۲)

سایر انبیاء چون در ظهور تابع این اسم اعظم هستند، بر تمام اسماء الهیه حکومت ندارند. آنها به تبع ظهور حقیقت محمدیه است که حاکم بین مظاهر اسماء الهیه هستند. حکم بین مظاهر اسماء شأن پیامبری است که نبوت او در عالم ملک حاصل شود، آن هم به نیابت از ولی کامل و قطب ازلی و ابدی. انبیاء بدان جهت در نبوت و تبلیغ رسالت، نیابت پیدا کرده اند که به تبع ظهور و تجلی انسان کامل محمدی موجود شده باشند. و چون حقیقت محمدیه حاکم بر اسماء الهیه است و برای هیچ کس غیر از او این مقام بدست نیامده، لاجرم ظهور آنها متاخر از ظهور حقیقت محمدی است. از این رو نبوت آنها ازلی قرار داده نشد و لذا قهراً تأخر از این حقیقت دارند. به قول ابن فارض در قصیده تائیه:

وانی وان کنت ابن آدم صوره ولی فیه معناً شاهد بابوتی

(سعیدفرقانی، ۱۳۷۹، بیت ۶۵۷)

گر به صورت من ز آدم زاده ام لیک معناً جدّ جدّ افتاده ام

(مثنوی، دفتر ۴، بیت ۵۲۷)

ولایت مطلقه محمدیه که باطن مقام حقیقت ختمی مرتبت است به اعتبار وسعت و کلیت، جامع جمیع تجلیات و متصف به همه اسماء و صفات علیاست، پس انصاف ولایت آن حقیقت به کلیت، از تعینات آن حقیقت است. به همین دلیل عقل اول، حسنه‌ای



از حسنات اوست. ولایت محمدیه، به اعتبار روح جزئی و تعلق به بدن شخص و ظهور در نشاء مادی، متصف به ولایت مقیده و جزئیه است. حقیقت کلیه محمدیه، متجلی در مظاهر جمیع انبیا و اولیاء و مقید به قیود ناشی از تعینات آنها می‌گردد. به همین دلیل تمام انبیاء و اولیاء در اتصاف به کمالات ناشی از کمال وجودی مقام ولایت، تابع آن حقیقت کلیه می‌باشند. ولایت حقیقت محمدیه به اعتبار احاطه بر جمیع مراتب، ولایت مطلقه حقیقیه است. آشتیانی می‌گوید:

حضرت حق دو جنبه ظاهری و باطنی دارد. باطن او در بردارنده وحدت حقیقی و صرافت ذاتی است که از آن به غیب مطلق یاد می‌شود هنگامی که حق متصف به ظهور می‌شود، از تجلی او در خارج، کثرت پدیدار می‌گردد. مقام بطون، وجود حق و مقام ظهور آن وجود خلق است. مقام ظهور، همواره با کثرت همراه است و کثرت ناشی از اسماء و صفات متعدد حضرت حق است، زیرا هر اسمی از اسماء حق، مقتضی مظهری خاص و هر مظهری طالب اسمی مخصوص است و چون هر اسمی بطور مطلق خواستار ظهور و سلطنت خویش است، در اعیان خارجی نزع و تخاصم پدیدار می‌گردد. از این رو برای رفع این تخاصم به مظهری نیاز است که بین آنها به عدل داوری کند و هر مظهری را به کمال خاص خودش برساند. این داور عادل که مظهر جمیع صفات و اسماء حق است کسی جز نبی حقیقی و حقیقت محمدیه نیست. نظام دنیا و آخرت وابسته به وجود حقیقت محمدیه است. چنین حقیقتی به اعتبار باطن ولایت ربّ جمیع مظاهر است. حقیقت محمدیه، قطب الاقطاب عالم وجود و جمیع مظاهر مربوب این حقیقت ازلی و ابدی می‌باشد و شأن او اقامه عدل در جمیع مراتب است. جمیع انبیاء از شئون واز فروعات این اسم اعظم الهی اند، که آئینه تمام نمای حق و حاکی از جمیع اسماء و صفات است. این استعداد در هیچ موجودی وجود ندارد، مگر در انسان کامل ختمی و اولیای او از عترت پاکش. (آشتیانی، ۱۳۷۵، ۸۵۷)

### نسبت ولایت با نبوت و رسالت

سالک پس از این که از مقام فنا به مرتبه بقای بالله رسید، یعنی از محو به صحو آمد، دوباره به عالم کثرات رجوع می‌کند. این مقام، مقام ولایت کلیه است و عارف در این مقام به صفت حقانی متصف گردیده و سیر او در اسماء و صفات، یکی بعد از دیگری

سیر بالحق است. محدودهٔ این سیر، کاملتر از دایره نبوت می باشد. به همین دلیل نبوت به اعتبار اینکه جهت خلقی است دولت آن منقضی می شود، اما دولت ولایت دائمی و همیشگی است. چون ولیّ اسمی از اسماء حق است، در صورتی که نبی از اسماء حق نیست. از این رو اعتبارات خلقی، موقت است اما اعتبارات حقی، دائمی و همیشگی. به قول مولانا:

پس به هر دوری ولی ای قائم است      تا قیامت آزمایش دایم است  
(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۸۱۵)

نبوت، ظاهر ولایت و ولایت باطن نبوت است. «ولایت» اعم از نبوت است، یعنی با زوال نبوت و رسالت تشریحی، نبوت قطع می شود، اما انقطاع ولایت هرگز رخ نمی دهد. انبیاء در واقع، اولیای فانی در حق و باقی به حق هستند که از مقام غیب وجود و اسرار آن خبر می دهند. اما منشاء انباء حقایق، جهت حقی و ولوی آنهاست. انبیاء به اعتبار جهت ولایت، فانی در حق و متصل به علم رب می باشند. و به اعتبار این مقام به مصالح و مفاسد آگاهی پیدا می کنند. ابتدای ولایت، انتهای سفر سالک به قدم شهود و معرفت می باشد که بعد از طی مراحل سلوک، به سر منزل وحدت می رسد و به تدریج محو در احدیت مطلق شده به نحوی که از مشاهده کثرت غافل می ماند، حبّ به ماسوی الله از قلب او زایل می گردد و به جای آن به عالم وحدت عشق می ورزد. سپس از حجب ظلمانی و نورانی عبور نموده و به واسطهٔ تخلیهٔ نفس از رذایل و تخلیهٔ آن به فضایل، عارف را به مقام فنای در توحید می رساند. او در انتهای سفر اول و مقام فنای در ذات حق، به مقام ولایت می رسد، و وجودش وجود حقانی می گردد، و حالت محو به او دست می دهد. در این مقام، غیر از حق مطلق، موجودی را نمی بیند. وحدت، وجود او را مستغرق در خود نموده و کثرات از وجودش زایل می گردد. بنابراین، عارف سالک مادامی که در سیر الی الله به فنای از افعال و صفات و ذات نرسد، «ولیّ واصل» به حق نیست. چون کسی که به واسطه علم و شهود به مقام وصل رسد، خود علم و شهود، حجاب او می شود، پس چنین کسی و اصل واقعی نیست، بلکه واصل به حق کسی است که حق به نحوی در او تجلی کند به طوری که هیچ اثر عینی از او باقی نماند، و اگر به مقام بقاء بعد از فنا رسید، به مقام کمال ولایت رسیده است. و این مقام اختصاص به

حقیقت محمدیه دارد.

انبیاء نیز براساس مقام انباء و اخبار از ذات و صفات به مرسلین و غیر مرسلین تقسیم می شوند. انبیاء مرسل چون جامع بین مراتب ولایت و نبوت و رسالت هستند برتر از سایر انبیای دیگر می باشند. اگر چه مقام ولایت آنها از حیث کمال و فضیلت، بالاتر از مقام نبوت آنهاست و مقام نبوت آنها بالاتر از مقام رسالت ایشان می باشد. چون مقام ولایت، جهت حقی و نبوت جهت خلقی آنهاست. پس منشأ وحی آنها همان اتصال و ارتباط به عالم اسماء و صفات است. جنبه ی یلی الحقی آنها جهت ولایت، و مقام یلی الخلقی آنها جهت رسالت می باشد که مناسب با عالم ملک و شهادت است. جهت ارتباط انبیاء با خلق الناس، همین جنبه است. برای همین است که ارباب سلوک تصریح کرده اند که مقام نبوت در عالم برزخ قرار دارد بدین صورت که بالاتر از مقام رسالت و پائین تر از مقام ولایت است. از این رو مقام ولایت کلیه در مقام ارشاد خلق، متجلی به صورت نبی و رسول است. (آشتیانی، ۱۳۷۵، ۸۸۰)

البته باید متذکر شد که منظور عرفا در برتری ولایت، مقایسه مقام ولایت است با مقام نبوت بدون ولایت. نه بدین معنی که اولیاء از انبیاء برتر هستند. نه ... چنین نظری را هیچ یک از عارفان مطرح نکرده اند. بدیهی است آن کسی که دو مقام را یک جادارد، از آنکه تنها یک مقام را دارد برتر است. محی الدین بن عربی که پیشقدم در عرفان نظری است در رابطه با ولایت و نبوت و رسالت در فتوحات مکیه می گوید:

بین الولا یه و الرساله برزخ	فیه النبوه حکمها لایجهل
لنکها قسمان ان حقتها	قسم بتشریح و ذاک الاول
عند الجمیع و ثم قسم آخر	ما فیه تشریح و ذاک الانزل
فی هذه الدنیا و اما عندما	تبدولنا الاخری التی هی منزل
فیزول تشریح الوجود و حکمه	و هناک یظهر ان هذا الافضل
و هو الاعم فانه الاصل الذی	لله فهو نباء الولی الاکمل

(ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۲، ۲۴۹)

یعنی میان ولایت و رسالت، برزخ و حدّ فاصلی است که در آن نبوت قرار دارد که حکم آن مجهول نیست. لکن نبوت بر دو قسم است. اگر محققانه آن را بررسی کنی،

یک قسم آن نبوت تشریح است که آن قسم نخست است نزد همگان. در آنجا قسم دیگری هست که در آن تشریح وجود ندارد (نبوت عامه). این قسم از قسم دیگر در دنیا فروتر است. اما هرگاه برای ما آشکار گردد که دیگری فرودست تر است، دیگر حکم تشریح و وجود آن برطرف خواهد شد. در آنجا آشکار خواهد شد که این افضل و گسترده تر است. زیرا ولایت اصلی است که از آن خداست. اوست که به ولیّ اکمل خبر داده است. او در جای دیگر می گوید: نبوت انقطاع و ولایت استمرار دارد. ولایت دژ استوار و خلل ناپذیر و مستمر است، اما نبوت و رسالت پایان می پذیرد. از این رو ولایت از نظر شرافت، از نبوت و رسالت شریف تر است.

لکن لها الشرف الأتم	بین النبوه و الولایه فارق
و كذلك القلم العلی الأفخم	یعنولها الفلک المحیط بسره
فی ذاته فله البقاء الادوم	واقام بیتاً للولایه محکما
و العالم الاعلی و من هو اقدم	یاوی الیه نیه و رسوله

(ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۱، ۲۹۳)

علت عدم انقطاع ولایت آن است که گستره فرازمانی دارد، اما نبوت تشریحی و رسالت منقطع و محدود به زمان خاتم الانبیاء است و پس از ایشان نه نبی صاحب شریعتی ظهور می کند و نه رسولی برای تبلیغ برانگیخته می شود. پس به همین دلیل زمانی و مکانی، منقطع و پایان پذیرند. در صورتی که ولایت، چون معرفت کامل به خدای تعالی است، به زمان و مکان محدود نیست و هرگز پایان نمی پذیرد. نبوت و رسالت از احکام ولایت محسوب می شوند. از این رو هر رسولی ناگزیر باید نبی هم باشد، و هر نبی ای نیز باید ولی هم باشد. رسالت در میان بشریت فقط در قلمرو دنیاست.

ولایت مستند به اسم الهیالولّیّاست. اما نبوت و رسالت از اسماء عبودیت است. قیصری در شرح خود برفصوص، بر علو مقام ولیّ تاکید می ورزد، اما هشدار می دهد که این سخن به معنای افضل بودن ولیّ بر نبی نیست. در حقیقت ولیّ ای که دارای نبوت نیست درجه اش پایین تر از نبی است. افضل بودن ولایت بر نبوت به معنای این است که جنبه ولایت نبی بر جنبه نبوت و رسالت او رجحان دارد. (آشتیانی،

امام خمینی در تعلیقه‌ای که بر این عبارت ابن عربی نوشته، بیان می‌دارد:

اولیای کامل الهی مقام ولایتشان از مقام عبودیتشان اتم و اکمل است، زیرا ولایت تامه، فانی ساختن رسوم عبودیتی است که کنه آن ربوبیت است. لکن ظهور به ربوبیت که از مختصات حق جلّ و علاست، از دشوارترین امور بر آنان است. زیرا مقام عبد کامل تذلل و خاکساری در برابر سید و سرور اوست و اظهار معجزات در بعضی از اوقات، اظهار ربوبیت حق در مظهر کامل است. دانش شریعت و معرفت احکام، بر زبان فرشته به رسول خدا وحی می‌شود، اما علم و معرفت باطنی که نزد ولی است اعم از آنکه رسول باشد یا نبی، ارثی است که از خاتم الاولیاء به او می‌رسد. این ارث از منبع همه فیوضات ربانی روح محمدی که همان حقیقت محمدیه است، نصیب او می‌شود. (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ۲۵)

مقام پیامبر از آن حیث که عالم بالله و عارف به حق است برتر از مقام رسالت و تشریح است. به همین دلیل است که خدای متعال او را به درخواست افزایش دانش و معرفت فرمان می‌دهد که: «قل رب زدنی علماً» این علم، علم به اسماء و صفات و ذات است. و در جای دیگر می‌فرماید: «رب زدنی تحیراً» پروردگار را تحیر و حیرت مرا افزایش ده! و باز در جای دیگر: «ما عرفناك حقّ معرفتك» ما تو را آنطور که شایسته و حق توست نشناختیم. همه اینها نشانه جنبه وکوی پیامبر است. اما شریعت، تکلیف به اعمال مخصوص یا نهی از اعمال مخصوص است که جایگاه آن در دنیا است. از این رو شریعت منقطع می‌گردد و ولایت ماندگار. گاهی نیز پیامبر از مقامات باطن و احوال آخرت می‌گوید به گونه‌ای که حقایق و اسرار الهی را نشان می‌دهد: «لو دلیم بحبل الی الارض السفلی لهبطتم علی الله.» (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۱۷۰، ۶) و یا سخن قدسی: «لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل...» (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۷، ۱۹۰) ایشان در این هنگام از منظر معرفتی و ولایی خود سخن می‌گویند نه از منظر نبوت و رسالت خویش. مقام ولایت از این نظر که نسبت به الله و صفات و اسماء او معرفت حاصل کرده است و در مقام ربوبیت او فانی شده است، کاملتر از مقام نبوت و رسالت اوست. زیرا ولایت جهت حقّانی و نبوت جهت خلقی دارد.

آشتیانی در تفاوت معجزات پیامبران با کرامات اولیاء می‌گوید: معجزه از خواص

انبیاء و کرامت از خواص اولیا می‌باشد. بعضی از افراد به حسب نیروی ذاتی، استعداد رسیدن به مقام ولایت را دارند. تمایل آنها به مقام ولایت، موقوف به ریاضتهای نفسانی، تزکیه دل و اعمال صالحه است. این اشخاص به واسطه اعمال حسنه و عبادات بسیار، از دار غرور تجاوز نموده و در طی زمانی خاص به مقام ولایت می‌رسند. و اگر به این مقام هم نرسند از صلحا و مومنین و اهل فلاح و رستگاری به شمار می‌روند معطی اسم ولایت، الباطن است که مفیدتحلیه می‌باشد. اما نبوت و رسالت معطی اسم الظاهر است که مفیدتجلیه هستند (آشتیانی، ۱۳۷۵، ۸۸۴) سید حیدر آملی می‌گوید:

فرق دیگر میان نبی و رسول و ولی این است که نبی و رسول، حق تصرف در خلق به حسب ظاهر و شریعت دارند اما ولی حق تصرف در آنان بر حسب باطن و حقیقت را دارد. از این رو گفته‌اند که ولایت بزرگتر از نبوت است. ولایت تصرف در باطن است و نبوت تصرف در ظاهر (آملی، ۱۳۶۷، ۱۵۸)

هنگامی که یک انسان معرفت و عبودیتش نسبت به خدا به عالی‌ترین درجه برسد، استحقاق داشتن این اسم را پیدا می‌کند، اما چون به سبب معرفت، به عبودیت خود واقف است متصف شدن به اسم ولی را شایسته خود نمی‌داند، چون آن را خاص خداوند قلمداد کرده است. بنابراین انسان با نیل به این مقام، در اوج عبودیت مستغرق در حق گشته و از مرزهای عبودیت نیز می‌گذارد و به جوهره و کنه آن که ربوبیت است، دست می‌یابد. پس ولایت همواره وجود دارد، زیرا «ولی» نام مشترک میان انسان و خداست. همانطور که خداوند ازلی و ابدی است، ولایت نیز ابدی و ازلی است و تا هنگامی که یک انسان در جهان وجود داشته باشد که به عالیترین قدرت روحانی و معنوی نیل گردد، ولایت محفوظ خواهد ماند. از این رو اکابر عرفا و حکما می‌گویند: اولین اقتضای انسان کامل شدن، نیل به مرتبه ولایت است. ولایت اساسی‌ترین و عمومی‌ترین خصلت همه انسانهای کامل است. برترین مفهوم ولایت، معرفت کامل به حقیقت حضرت حق و شناخت عمیق و دقیق نسبت به ذات، صفات و افعال الهی و حقیقت جهان و ارتباط میان حق و جهان است.

## نتیجه‌گیری

۱. «ولیی»، عالم به شریعت و حقیقت، و آگاه از ظاهر و باطن است. در صورتی که حوزه بعثت انبیاء و رسولان، تنها شریعت و ظاهر است.
۲. نبوت و رسالت، محدود به زمان و مکان هستند و لذا منقطع می‌گردند، چنانکه هم اکنون منقطع شده است. اما ولایت محدود به زمان و مکان نیست، بلکه از ریشه سرمدیت و ابدیت و اطلاق است.
۳. نبی و رسول، علم و آگاهی خود را به واسطه فرشته و ملک و سایر عوامل وحی از خدا می‌گیرند. در صورتی که علم و آگاهی ولی، مستقیماً از باطن حقیقت محمدیه، یعنی از ذات حق با تعین نخستین ذات، افاضه می‌شود.
۴. افضل اسماء الهی، همان اسم الولی می‌باشد. و منشاء هر موجودی، تعیینی از اسماء الهی است. بنابراین آن موجودی که مظهر اسم الولی بوده، از همه موجودات افضل خواهد بود.
۵. همچنانکه انبیاء را خاتمی است. برای اولیاء نیز خاتمی است که وی فیوضات علم حقیقت را مستقیماً از حقیقت محمدیه دریافت می‌کند.
۶. نبوت، از شدت گرفتن ولایت تحقق پیدامی‌کند. از این جهت، هیچ نبی‌ای بدون مقام ولایت نمی‌باشد چون مقام ولایت، باطن نبوت است.
۷. هر نبی‌ای افضل از اولیاء زمان خود است. چون ولایت او، به مقامی از استکمال نرسیده است که قابل اکتساب نبوت باشد، بلکه هر نبی‌ای از اولیای غیر زمان خود که مقام ولایت آنها به مرتبه ایشان نرسیده است افضل می‌باشد.
۸. ملاک فضیلت هر پیامبری نسبت به پیامبر دیگر، وسعت دایره ولایت اوست دایره ولایت هر نبی که جهت حقی است هر چه کاملتر باشد مقام نبوت او کاملتر است.
۹. ممکن است ولیّ هر عصری از اعصار، افضل از بسیاری از انبیای غیر از زمان خود باشد. تا جایی که ممکن است یک ولیّ مبدا ظهور تحقق بسیاری از انبیاء باشد. این ملاک فضیلت، فقط بخاطر وسعت دایره ولایت اوست به جهت حقی، در حالی که نبوت، جهت خلقی و بشری است.

۱۰. انبیا قبل از خاتم النبیین، مقام نبوتشان ازلی نیست، همچنین اولیاء و تابعان آنها نیز دارای مقام ولایت ازلی نیستند. در صورتی که مقام نبوت حضرت ختمی مرتبت و همچنین ولایت حضرت علی و فرزندان او ازلی هستند همانطور که خود ایشان فرمود که: کنت نبیاً و آدم بین الما و الطین (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ۹۷) و یا امام علی (ع) فرمود: کنت مع الانبیا سرّاً و مع محمد جهراً. (کاشانی، ۱۴۲۳، ج ۷، ۲۶۹) و حدیث نبوی: انا و علی من نور واحد. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۳، ۳۸)

۱۱. هر یک از رسالت و نبوت و ولایت، دارای خاتمی است. خاتم باید کاملترین افراد از انبیا و رسل و اولیاء باشد، و جمیع احکام و لوازم مربوط به ولایت یا نبوت را ظاهر نماید. او باید نزدیکتر از همه به حق باشد.

#### پی نوشت:

۱. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به کتابهای کشف‌اصلاحات فنون التهانوی، التعرفات جرجانی، و رجوع به فرهنگ لغات مانند، دهخدا، غیاث اللغات، آندراج، اقرب الموارد، تاج المصادر، ذیل ماده ولاء، ولاء، ولایت، ولایت.
۲. در این باره در کتب معتبر کلامی به تفصیل بحث شده است. کتابهای چون مقدمه ابن خلدون. التمهید ابوبکر باقلانی، شرح حادی عشر جامع شهرستانی، شرح اصول خمسہ عبدالجبار همدانی و...



## فهرست منابع

۱. ابن عربی، محی الدین، ۱۴۰۵ فتوحات مکیه ۱۴ جلدی، تحقیق عثمان یحیی، بیروت، دارصار
۲. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۷۵، شرح مقدمه قیصری، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
۳. آشتیانی، میرزا مهدی، ۱۳۷۶، تعلیقه و حواشی بر شرح منظومه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم
۴. اصفهانی، راغب، ۱۴۱۲ مفردات الفاظ القرآن، تحقیق عدنان داودی، دمشق، بیروت، دارالقلم
۵. الاحسایی، ابن ابی اجمهور ۱۳۰۳ عوالی النالی، سه جلدی، قم، سیدالشهداء
۶. التهانوی محمد علی، ۱۹۹۶، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، محقق رفیع العجم، علی دحروج، ۲ جلد، مکتبه لبنان
۷. آملی، سید حیدر، ۱۳۶۷ المقدمات من کتاب نص الفصوص به اهتمام هانری کرین و عثمان یحیی، تهران، توس
۸. بخاری، حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ صحیح البخاری، بیروت، دارالفکر
۹. تفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله ۱۴۲۲ شرح المقاصد، با مقدمه و حواشی ابراهیم شمس الدین، بیروت دارالکتب العلمیه
۱۰. جرجانی، السید شریف علی بن محمد بن علی، ۱۳۷۰ التعریفات، تحقیق ابراهیم الیاری، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۱. جرجانی، السید شریف علی بن محمد بن علی، ۱۴۱۹ شرح مواقف، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۲. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۵ لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران
۱۳. راوندی، قطب الدین ۱۴۰۹ والخرائج و الجرائح، تصحیح آیت الله سید محمد باقر موحد ابطحی، قم، مؤسسه الامام المهدي
۱۴. سبزواری، حاج ملاهادی ۱۳۷۵ شرح الاسماء، به اهتمام دکتر نجف علی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم
۱۵. سعید فرغانی، سعید الدین، ۱۳۷۹ مشارق الدرادی، مقدمه تعلیقات استاد جلال الدین آشتیانی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
۱۶. سیوطی، جلال الدین ۱۴۰۴، الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیه الله مرعشی نجفی ۶ جلد
۱۷. شبستری، شیخ محمود، ۱۳۶۸ گلشن راز به اهتمام صمد موحد، تهران، انتشارات طهوری، چاپ اول

۱۸. صدوق، ۱۳۸۲، کمال الدین، قم، انتشارات مسجد جمکران چاپ دوم
۱۹. قرآن کریم، ترجمه ابوالفضل بهرام پور ۱۳۸۳، قم، انتشارات عصمت
۲۰. قمشه ای، آقا محمد رضا، ۱۳۶۰، رسایل قیصری تحقیق در مباحث ولایت تامه (حواشی بر فصوص و رسایل قیصری) با تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه پژوهش حکمت و فلسفه
۲۱. کاشانی، عبدالرزاق ۱۳۷۷ اصطلاحات صوفیه، ترجمه محمد خواجه‌جو، تهران، مولی، چاپ دوم
۲۲. کاشانی، ملا فتح الله ۱۴۲۳ زبدة التفسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی
۲۳. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، بیروت؛ مؤسسه الوفاء
۲۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰ سیری در سیره نبوی، تهران، انتشارات صدرا چاپ ۲۳
۲۵. موسوی خمینی، روح الله ۱۴۱۰ تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
۲۶. مولانا جلال الدین محمد، ۱۳۴۸، فیہ، ما فیہ، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات امیر کبیر
۲۷. مولانا جلال الدین محمد، ۱۳۷۹، مثنوی معنوی، به تصحیح رونالد نیکلسون، تهران، انتشارات راستین
۲۸. نسفی، عزیز الدین ۱۳۶۲، الانسان الکامل، به کوشش ماریژان موله، تهران، انتشارات طه‌پوری
۲۹. نهج البلاغه، ۱۳۷۵ گردآوردنده فیض الاسلام، ترجمه و شرح سید جعفر شهیدی تهران انتشارات علمی و فرهنگی
۳۰. نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ۱۳۸۷، گردآوردنده محمد باقر محمودی، جلد ۸، قم مؤسسه فرهنگی تبیان ۸ جلد
۳۱. یثربی، سید یحیی، ۱۳۷۷، عرفان نظری، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم.